

هادی قزوینی/تهران



دوست خوبیم هادی قزوینی از تهران

به توصیف یک موجود خیالی عجیب و غریب پرداخته است. این نوشته، یک نوشتۀ خلاق است. نویسنده تمام منطق موجود در ذهن ما را به هم می‌ریزد تا موجودی غیرواقعی و عجیب بسازد. شما هم می‌توانید برای تمرين خلاقیت همین حالا یک موجود خیالی تصور کنید و قصه‌ای برای آن بنویسید.

عقاب ازدها خیاری، پرندهایست با پرهایی مانند پوست خیار که زبانش از جنس پارچه است و دندان‌هایی از جنس آهن دارد که همه‌چیز را می‌تواند بجود.

این عقاب با چشم‌مان درشت خود طوری به شکار خود نگاه می‌کند که اگر در چشم طعمه نگاه کند، بدن آن به پودر خیار تبدیل می‌شود و عقاب با زبان پارچه‌ای اش او را می‌خورد.

این پرنده با وزن ۱۰ کیلو روی کول انسان می‌نشیند و مغز او را می‌خورد. او بدون نیاز به بال‌زن فقط با اراده می‌تواند از روی زمین بلند شود و به هر جایی که می‌خواهد به ثانیه‌ای می‌رسد.

فریدا زینالی/ تبریز

دوست خوبیم فریدا زینالی

این شعر یک شعر کوتاه سپید است و تو به توصیف وجودی پرداخته‌ای که نامرئی است و بعد از تصاویر شاعرانه، برای تصویرسازی این مفهوم در شعر، استفاده کردۀای. شعر بسیار خوبی است. برایت آرزوی موفقیت می‌کنم.

«من»

گویی که نامرئی‌ام...
مثل خورشید زمستان
مثل باران‌های نیمه شب
مثل روزهای پاییز...
کسی وجودم را در نمی‌باید...

پیامک‌های کال



دوستی زنگ زده و گفته: مجله‌تان انگار برای نوجوان‌ها نوشته شده. شما اصلاً از دغدغۀ ما جوان‌ها چیزی می‌دانید؟! از مشکلات دبیرستان‌ها بیشتر بنویسید.

دوست عزیز ما خودمان یک زمانی جوان بوده‌ایم و در جریان دغدغۀ جوان‌ها هستیم. اما بد نبود خود شما نیز از دغدغه‌های جوانان برایمان می‌نوشتبید. گرچه هر دغدغه‌ای را هم که قرار نیست تویی مجله درباره‌اش بنویسیم ولی تا جایی که بتوانیم به دغدغۀ جوانان و مشکلات دبیرستانی‌ها می‌پردازیم؛ البته تا جایی که بتوانیم. هر جا هم که توانستیم، دیگر شما به بزرگواری خودتان بپخشید.

دوستی زنگ زده و گفته رشد جوان مدرسه‌ما نمی‌آید، ما چه کار کنیم؟

دوست عزیز حتماً مدرسه‌شما دور است یا کدورت و دلخوری بین شما پیش آمده. حالا در هر صورت من با رشد جوان صحبت می‌کنم و راضی‌اش می‌کنم. کدورت‌هارا کنار بگذارد و به مدرسه‌شما هم بیاید. حالا علی‌الحساب می‌توانید فایل پی‌دی‌اف مجله را از سایت مجله دریافت کنید.

نامه‌های برقی



**دوست خوب دیگرانم محمد امین لشگری از تهران،
نامه برقی نوشته و در آن سرزمنی خیالی اش را توصیف
کرده. فقط باید مواطن اضافه وزن و به هم خوردن تیپ و
هیکلش باشد. این بستنی هم آدم را بد بدن می کند. البته
فکر را هم چیزی دارد فیضی می کند.**

سرزمین خیالی من از بستنی درست شده است. سرزمینی با ساختمنهای بلند که با بستنی شکلاتی درست شده‌اند که هرگز آب نمی‌شود. خورشید این سرزمین، بستنی موزی است که درخشندگی عالی دارد و ماشین‌ها هم، با توجه به علاقه مشتری‌ها، طعم‌های لیمویی، توت فرنگی، شاتوت و شکلات تلخ دارند.

من در این سرزمین ماشین شاتوتی دارم که خیلی راضی ام.
اما می‌رسیم به بنزین‌های این ماشین‌ها که شکلات
ذوب شده است و هیچ آلوگی هم ندارد. حالا می‌رسیم
به شهریازی این سرزمین که بهترین بخش این سرزمین
است. چرخ و فلکهایش اسکوپ‌های تو خالی بستنی
است و کسانی که سوار می‌شوند می‌توانند
اسکوپ‌ها را بخورند و از زندگی در شهر
من لذت ببرند.



پیغام در گیر

دستی با پیش شماره ۹۳۸ پیامک زده و نوشته،
داستان‌های ایرانی در مقابل داستان‌های خارجی خیلی
ضعیف‌اند. داستان‌های ایرانی بهتری چاپ کنید.

دوسست عزیز تقصیر ماست که داستان‌های خوب
خارجی چاپ کرده‌ایم و توقع شما را بالا برده‌ایم.
اگر داستان چینی بی‌کیفیت چاپ می‌کردیم، شما
ظرف داستان‌های داخلی را بیشتر می‌فهمیدید.

دستی با پیش شماره ۹۰۱ پیامک داده و نوشته: خسته

نندید این قدر مارا نصیحت کردید؟ ما که خسته شدیم،
دوست عزیز، ما که شما را نصیحت خاصی
نکردیم. حالا از دست مدیر مدرسه‌تان شاکی
هستید، چرا یقنه ما را می‌گیرید. ما خودمان یه پا
نصیحت‌گریز هستیم.

نه نصیحت می‌کنیم نه نصیحت می‌شنویم. فقط
پند ناصح را گاهی اوقات آویزه گوش می‌کنیم و
بعضی وقت‌ها هم درش می‌آوریم و به بند رخت
آویزانش می‌کنیم.